

SHAHRARANEWS.IR
آشنه
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
 صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
 مدیر مسئول: سید مهتم موسوی مهر
 سردبیر: سید مسعود طالع هاشمی
 نشانی: خیابان کوهسنگی
 ابتدای کوهسنگی ۱۵
 دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸-۱
 شماره تماس: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
 روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
 شماره پیامک: ۳۰۰۷۷۸۹

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

مشتاقانم اخلاق حرفه‌ای

دما: ۳۷°
 رطوبت: ۲۳%
 باد: ۳۵ ظه
 صبح: ۲۹
 عصر: ۳۴
 شب: ۲۷

اذان ظهر: ۱۱:۳۷:۰۱
 نیمه شب شرعی: ۲۲:۴۴:۱۹
 غروب آفتاب: ۱۸:۵۱:۱۲
 اذان صبح فردا: ۰۲:۳۸:۲۱
 اذان مغرب: ۱۹:۱۲:۱۴
 طلوع آفتاب فردا: ۰۴:۳۳:۲۷

تکیه تماشا

هق هق قاسم برای قاسم (ع)



حمید سلطان آبادیان به تکیه که رسید داخل رفت، همانجا جلو در ایستاد. دستش را به دیوار گرفت. تب، تنش را می سوزاند و سرش گیج می رفت. بانگاش دنبال آقا معینی می گشت. در دلش شور و حال عجیبی بود. توی تکیه مثل همیشه شلوغ بود. بچه های محل همه مشغول بودند. قرار بود چند روز دیگر مثل هر سال مراسم تعزیه خوانی برگزار شود. سال قبل نقش حضرت قاسم بن الحسن^(ع) را در تعزیه داشت. اما امسال آقا معینی نگفته بود برای تمرین به تکیه نیاید. دلش گرفته بود. هول و ولادتش که ننگ کس دیگری جای او را در تعزیه امسال گرفته باشد. بچه ها که او را دیدند همه افتادگی- بچه ها قاسم قاسم او می آمدند! مگر مریض نبود؟! قاسم خوش اومدی... در میان همه همه و شلوغی ناگهان آقا معینی را دید. با همان لباس و کلاه سبزی که سال قبل بر تن کرده بود. با همان هیبت همیشگی. در یک لحظه چشمش در چشمش شدند. آقا معینی خودش را رساند دم در تکیه. - قاسم جان! تو چرا با این حالت اومدی اینجا بسرم! همین دیر تو با بابت بهم گفت تب ولرز داری افتادی توی خونه! چرا باشی اومدی! بغض توی گلو قاسم گیر کرده بود. صدایش در نمی آمد. نمی خواست جلو بچه های محل گریه کند. آقا معینی دستش را گرفت و آمدند بیرون از تکیه. برو خونه بسرم. باید چند روز استراحت کنی، تنت داغه هنوز.

اوراق حسینی

آینه ای به نام کربلا

شهادت، اسارت بازماندگان کربلا از کوفه و شام و رسیدن آن ها به مدینه. از جمله مباحث مطرح شده در این کتاب است. همچنین «زمینه های نهضت»، «در آستانه حرکت به سرزمین عراق»، «کاروان در کربلا»، «آغاز نبرد عاشورا»، «معرفی اصحاب امام حسین^(ع)»، «نماز ظهر عاشورا»، «به میدان رفتن امام»، «رویداد های پس از شهادت»، «غارت و آتش زدن خیمه ها»، «دفن شهیدان کربلا»، «خرابه شام»، «بازگشت کاروان»، «عناوین برخی از بخش های چهل و یک گانه این کتاب را تشکیل می دهند. محمدرضا سلنگری متولد ۱۳۳۳ در قزوین، نویسنده و پژوهشگر و شاعر ادبیات انقلاب اسلامی و ادبیات آیینی و عاشورایی است.

امام حسین (ع):
همچون کسی عمل کن که می داند به خاطر گناهانش مواخذه می شود و به خاطر نیکو کاری، پاداش می یابد.

بعار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۷

حکله

این سهم زینب است دو توفان دو گردباد

مادر نشسته سیر تماشایشان کند
 عون است یا محمد؟ فرقی نمی کند
 این سهم زینب است دو توفان دو گردباد
 او یک زن است و عاطفه دارد، عجیب نیست
 آن ها پر از حرارت لبیک گفتن اند
 باید سفر به خلوت شیدایشان کند
 آرام، سر مه می کشد و شانه می زند
 تا در کمند عشق، فریادیشان کند
 بر شانه می زند که برو، سهم کوچکی ست
 باید نثار غربت مولایشان کند...

پروانه نجفی

سلسله جبال صبر

مکمل کلمات

روان شناس هانمی داند این زن چندین محرمش در یک روز در خون غلتیدند و تکه تکه شدند و غروب که شد کسی را نداشت و بایان همه اندوه باید مدیریت کاروان اسرا را هم انجام می داد و خود را حائل تازیانه های گرد و دنبال گم شده می گشت. علمای روان که هیچ علمای اخلاق و دین و عرفان هم در شناخت این مفهوم مانده اند و علامه مامقانی در جایی می گوید: «الزینب و ما الزینب و مادراک مالزینب»

و حفاظت کامل قرار بگیرد. روان شناسان، اما نمی دانند یا خبر ندارند یا این مورد مطالعاتی را ندیده اند که در کربلا با تویی داریم که با دو دست خود زلف فرزندانش را شانه کرد. سرمه بر چشم هایشان کشید و بر قامت آن ها لباس رزم پیوشاند و به میدان فرستاد. دو پسر دو ریشه جگر. دو ماه پاره رفتند و در خون غلتیدند و آن زن برای شنیدن خبر هم از خیمه بیرون نیامد تا خجالت و شرم را در چشم های برادرش نبیند.

اول شخص

باغبان نغمه سرایان عشق*

یادی از شاعر با اخلاص سید الشهدا^(ع) حاج محمود اکبرزاده

شاعر آیینی

اهالی شعر و ادب مشهد حاج محمود را به خوبی می شناسند. با اینکه خود شاعری آیینی بود. اما با شاعران روشن فکر نیز ارتباط داشت. در بین شاعران مذهبی و مداحان اهل بیت^(ع) بیشترین کسی که با فضای روشن فکری دینی ارتباط داشت او بود. جلال آل احمد هر موقع به مشهد می آمد با حاج محمود مراده نزدیکی داشت. او خاطره ای از جلال درباره کتاب خوانی اش در ذهن داشت و برای خیلی ها تعریف کرده بود. جلال آل احمد بسیار تند خوان بود. او کتابی را در یک شبی با سرعت عجیبی مرور کرد و حتی حاشیه هایی بر آن نوشت. یکی از کسانی که حاج محمود نقش مهمی در گرایش دینی اش در شعر داشت نعمت میرزا زاده متخلص به آرزم بود. زمانی نعمت میرزا زاده در زندان شعری برای حضرت زهرا^(س) سرود و امیدوار بود تا این شعر سبب شود از زندان نجات پیدا کند. آن زمان در زندان حتی قلم هم نداشت و برای نوشتن کبریت ها را می سوزاند و با آن، شعر را می نوشت. روزی حاج محمود به ملاقات نعمت در زندان می رود و نعمت آرزم از او می خواهد که این شعر را در حرم حضرت معصومه^(س) خطاب به حضرت زهرا^(س) بخواند و برایش طلب کرامت کند. حاج محمود می گفت: وقتی نعمت شعر را به من داد چشمانش از اشک قرمز شده بود. حاج محمود این شعر را در حرم حضرت معصومه^(س) می خواند و پس از مدتی نعمت میرزا زاده آزاد می شود. در صورتی که خود میرزا زاده می گفت: حکم اعدام برایش صادر کرده بودند و من مطمئنم که همان شعر سبب رهایی ام شد.

مداح اهل بیت

حاج محمود اکبرزاده از پایه گذاران انجمن های قدیمی شعر مشهد و همچنین رئیس کانون مداحان این شهر بود. اکبرزاده مداحی را از سال ۱۳۲۰ شروع کرد. از سال ۱۳۱۲ و به دنیا آمدن در محله «نوغان» مشهد. زمان زیادی لازم نبود تا زندگی حاج محمود اکبرزاده، گره بخورد به دل بستگی به اهل بیت^(ع) و نوحه خوانی. شاید فقط هفت یا هشت سال زمان لازم بود که کودک مشهدی، اما با اصالت یزدی، نوحه خوانی را آغاز کند. او درباره خانواده اش گفته بود: «پدر و مادرم یزدی بودند ولی من مشهدی به دنیا آمدم. از دوازده به سیزده سالگی خیلی جدی رقص در کارنوحه خوانی. در دارالتعلیم تدین درس می خواندم و همان جا هم از کلاس سوم یا چهارم از روی «خرائن الاشعار» برای اهل کلاسی ها و هم دبستانی ها نوحه می خواندم فکر کنم از هشت سالگی که پدرم فوت کرد تا همین امروز یکسره مداحی کرده ام.» مداح شدن اکبرزاده به سال ۱۳۲۰ برمی گردد. هشت سال بیشتر نداشت که پدرش از دنیا رفت. نوحه خوان هیبت ها بود. البته آن زمان مداحی به این سبک و سیاق نبود و بین سینه زن ها نوحه خوانی می کرد. پدرش مداح نبود و مادرش هم سواد نداشت. از اطرافیان

همان درآمدی که از مغازه فروش مصالح ساختمانی داشت. می گذشت. ویژگی دیگر اکبرزاده که وقف مهجور و ناگفته مانده است فقط حنجره ای که وقف کرده بود. حافظه قوی با خالصانه مداحی کردنش نبود، بلکه «ذوق» شعر و شاعری او بود.

انقلابی و امام حسینی

ماجرای چاپ نخستین کتابش نیز در نوع خود جالب است. او شعرهایش را می برد چاپ دقت ولی دو فرم از آن که چاپ می شود به او می گویند بیابان کاغذهایت را ببر! ما این ها را چاپ نمی کنیم! او هم شعرهایش را می برد تهران پیش آقای حسان (حبیب چاپچیان) و چاپخانه اسلامی قبول می کند که چاپشان کند. ولی بدون اسم شاعر! کتاب چاپ می شود و از چاپ چهارم به بعد کار به جایی می رسد که دیگر خود مردم کتاب را تکثیر می کنند. بعد ها توی تظاهرات می دادند دست دیگران... و مرحوم اکبرزاده در همان بجهو حه به خاطر خواندن شعری انقلابی دستگیر شد.

«گرچه از هر مائمی، خیزد غمی/ فرق دارد ماتمی با ماتمی»

این شعر را به مناسبت فوت همسر یکی از افراد سرشناس خراسان وقتی پیکر این بانو را به حرم مطهر آوردند، خواند. آنجا حس کرد این تشییع جنازه باقیه فرق دارد. همین برای اسواک مسئله شده بود و او را دستگیر کردند. اما سرانجام پس از مدتی آزاد شد و بیرون آمد. حاج محمود اکبرزاده یکی از نادره مردان روزگار ما بود که به قول یکی از نزدیکانش به معنای واقعی «حسینی» بود. در سرتاسر زندگی اش برای اهل بیت^(ع) خواند و نوشت و همیشه آستان بوس این درگاه مقدس بود.

* (برگرفته از مصراعی از شعر استاد شفق درباره مرحوم حاج محمود اکبرزاده)

مقتل خوانی

روز چهارم: امان از دل زینب (س)

و می فرمود، صبر کنید ای خواهران من و به قضای خدای تعالی راضی باشید که خدای تعالی هیچ آفریده را در زمین و آسمان حیات ابد نداد و نخواهد داد.

در انتهای این حال حرام آمد و در برابر خیمه های آن حضرت منزل ساخت پس چیزی نوشت به عید... بین زیاد و فرود آمدن حسین^(ع) به حوالی کربلا او را خبر داد. عید... نامه ای نوشت به حسین بن علی^(ع) «بر این منوال اما بعد، ای حسین شنیده ام که به نزدیکی کربلا منزل ساختی. امروز یزید به من نامه نوشته و فرموده است که به پهلوی بر جامه خواب و وقت نهم و طعام لذیذ نخورم تا آن وقت که تو را به خدای تعالی رسانم مگر که به حکم او راضی شوی و بیعت کنی. و السلام.» چون نامه به حسین بن علی^(ع) رسید و مطالعه کرد از دست بینداخت و گفت: هرگز فلاح نیابد قومی که سخط باری تعالی را بر رضای مخلوق

امام^(ع) فرمود، ای خواهران، ای ام کلثوم، ای زینب و ای فاطمه، چون مرا یکشنند زینهار زینهار تا جامه پاره نکنید و روی مخرشید و سخنی که نباید گفت مگویند زیرا در آن رضای خدای تعالی نباشد.

حضرت زینب^(س) فرمود، ای کاشکی مرده بودمی تا این روز نماندیدم و فوات جد خویش محمد مصطفی^(ص) بودیدم. فوات پدر خویش علی مرتضی^(ع) مشاهده کردم. فوات مادر یکیزه خود فاطمه زهرا^(س) را دیدم و به فراق او مبتلا بودم. محنت و فوات برادر خویش حسن مجتبی^(ع) یکشیدم و حال برادرم حسین^(ع) که در جهان او را دارم. مرا چنین سخنی می گوید و خبر فوات خویش می دهد. هلاک ام من برآمد وای بر این جان در مانده به چنگال بلا و مشقت. زینب این سخن ها می گفت و می گریست و سایر اهل بیت^(ع) به مراقبت او می گریستند. ام کلثوم می گفت، و ام محمداه و علیاه بعد که یا آبا عید... امیر المؤمنین حسین^(ع) ایشان را دل داری می داد